

# مناقشه‌ی اعراب و اسرائیل:

## دیروز، امروز و فردا

گفت‌وگوی وصام حسن با پروفیسور آوی

شلیم

ترجمه‌ی سیاوش آذری



چه‌گونه می‌توانیم مناقشه‌ی اعراب و اسراییل را بررسی و تدریس کنیم؟ در این مصاحبه، سخنی خواهیم داشت با استاد بازنشسته‌ی روابط بین‌الملل دانشگاه آکسفورد، پروفسور آوی شلیم. از پروفسور شلیم تاکنون هشت کتاب در زمینه‌ی با مناقشه‌ی اعراب و اسراییل انتشار یافته است؛ ایشان بیش از سه دهه است که این موضوع را تدریس می‌کند.

من با کارهای آکادمیک پروفسور شلیم هنگامی آشنا شدم که مشغول آماده شدن برای تدریس در زمینه‌ی مناقشه‌ی اعراب و اسراییل بودم. به‌عنوان دانشجوی دکترا در رشته‌ی انسان‌شناسی درگیر یافتن رویکرد مناسب آموزشی‌ای بودم که با استفاده از آن درسی را که بخشی از مبحث روابط بین‌الملل بود طراحی کنم. تصمیم گرفتم رویکردی بینارشته‌ای اتخاذ کنم و بر ظرافت‌های ان‌سانشناسانه و تاریخی‌کنه‌مطلب، که تجربیات روزمره‌ی انسانها را در کانون این مناقشه قرار می‌داد و شرایط مباحثات فکری هنگام درس را مهیا می‌ساخت، تأکید نمایم. در این مصاحبه پروفسور شلیم مزایای اتخاذ رویکردی تاریخی در تدریس و پژوهش سرفصل‌های مرتبط با رشته‌ی روابط بین‌الملل را توضیح می‌دهد. ایشان کارهای علمی جنبش «تاریخ‌نگاران نوین» را مورد بحث قرار می‌دهد، مفاهیم مورد مناقشه در زمینه‌ی این مبحث را توضیح می‌دهد و امید خود به (راه حل) تشکیل دولتی دموکراتیک را با ما در میان می‌گذارد.

## نقطه‌عطف‌های اصلی فکری که حرفه آکادمیک و سیر تفکر شما را تحت

### تاثیر قرار داده کدام است؟

در سی‌وچهار سال گذشته من مشغول تدریس در دانشگاه آکسفورد در رشته‌ی امور و روابط بین‌الملل بوده‌ام. اما من در کمبریج در دوره‌ی کارشناسی تاریخ خواندم؛ (به‌قول معروف) یک‌بار که مورخ شدید همیشه مورخ می‌مانید. علم تاریخ بینش من را شکل داده و آرایش اصلی فکری در کار من بوده است. پروفسور سراف اچ هینسلی که یکی از آموزگاران من در کمبریج بود همیشه به ما می‌گفت که به نظر او بهترین رویکرد به روابط بین‌الملل رویکرد تاریخی است. شاید زمانی رویکرد بهتری پیدا شود اما فعلاً بهترین رویکرد، تاریخی است. این اتفاقی در اواخر دهه‌ی شصت میلادی است. امروز

هم که من ۷۶ سال سن دارم، هنوز رویکرد دیگری، که در بررسی و تدریس روابط بین‌الملل خاورمیانه از رویکرد تاریخی پربارتر باشد، نیافته‌ام.

**انتخاب نقطه زمان آغازین برای مورخان معمولاً کار دشواری است و می‌تواند بر تمامی تاریخ مورد نگارش و همچنین تصویر جامع‌تر تأثیر بگذارد. نقطه‌ی آغازینی که شما برای توضیح تاریخ مناقشه‌ی اعراب و اسراییل انتخاب کرده اید چه روزی است؟**

نقطه‌ی آغازین به موضوعی بستگی دارد که شما قصد کاویدن آن را دارید. نقطه‌ی شروع من در نوشتن در مورد مناقشه‌ی اعراب و اسراییل، بیانی‌هی بالفور در سال ۱۹۱۷ است. این بیانی‌هی شرایط به انقباض درآوردن صهیونیستی فلسطین را که امروز نیز در جریان است مهیا کرد. اما من به تصویری جامع‌تر نیز علاقه‌مندم؛ تصویر قدرت‌های بزرگ و دخالت‌شان در امور منطقه. برای درک سیاست بین‌المللی منطقه، نه تنها بررسی این امور بر مبنای نگرشی از بیرون به درون، بلکه بر مبنای نگرشی از درون به بیرون نیز ضروری است. من در این زمینه کتاب کوچکی، به‌مثابه مدخلی به روابط بین‌الملل در خاورمیانه، از انتشارت پنگوئن، با عنوان *جنگ و صلح در خاورمیانه: تاریخی فشرده* (۱۹۹۵) منتشر کردم. این کتاب به عربی ترجمه شد. نقطه‌ی اصلی در این کتاب رمزگشایی از روابط میان نیروهای خارجی و منطقه‌ای در خاورمیانه است. نقطه‌ی آغاز در این کتاب فروپاشی امپراتوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول است.

**یک مورخ وظیفه‌ای پویا پیش رو دارد که شامل کاوش، ارزیابی و ارائه‌ی روایت‌های گذشته برای مصاحبت با امروز است. چنین فرایندی وظیفه‌ی مورخ را به امری ذاتاً سیاسی مبدل می‌گرداند. در این مورد چه نظری دارید؟ شما امر سیاسی در کار خود را چگونه تعریف می‌کنید؟**

پژوهشگران را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: آنهایی که ادعای غیر سیاسی بودن دارند؛ ادعا می‌کنند که کارشان عینی و غیر ذی‌علاقه است و آنهایی که تعهد و علایق سیاسی دارند. من خود را پژوهشگری از نظر سیاسی متعهد می‌شمارم. ایلان پایه و ادوارد سعید نمونه‌های کلاسیک پژوهشگران دارای علایق سیاسی هستند. به نظر من جهت‌گیری‌ها و دیدگاه‌های سیاسی ما ناگزیر سایه روشن‌های آنچه می‌نویسیم را تعیین

می‌کنند. بعلاوه، تاریخ در خلاء نوشته نمی‌شود. هر نسل تاریخ جداگانه‌ی خود را می‌نگارد. حتی هنگامی که در مورد گذشته می‌نویسیم، به این گذشته از منظر امور معاصر و جدل‌های امروزی می‌نگریم.

شما یکی از بنیان‌گذاران مورخان نوین، که متشکل از گروهی از آکادمیسین‌هایی است که به صورت جمعی به مورخان اسراییلی تجدیدنظرطلب مشهورند، هستید. آیا می‌توانید کمی بیشتر از گذشته و کارهای آکادمیک این گروه بگویید؟

گروه اصلی «مورخان نوین» شامل سیمها فلاپان، بنی موریس، ایلان پاپه و من بود. «تاریخ نوین» اواخر دهه‌ی ۸۰ میلادی سر برآورد. در سال ۱۹۸۸، در چهلمین سالگرد تأسیس دولت اسراییل، از هر کدام از ما کتابی انتشار یافت. عنوان کتاب فلاپان *پیدایش اسراییل: افسانه‌ها و واقعیات* بود. موریس، *پیدایش مسأله‌ی پناهنده‌ی فلسطینی، ۱۹۴۷-۱۹۴۹* را نوشت. پاپه *بریتانیا و مناقشه‌ی اعراب و اسراییل، ۱۹۴۸-۱۹۵۱* را منتشر کرد. دست‌آخر هم کتاب من بود: *تبانی در اردن: ملک عبدالله، جنبش صهیونیستی و تقسیم فلسطین*. هر چهار کتاب در سال ۱۹۸۸ انتشار یافت. ما به صورت جمعی به «مورخان نوین» و یا مورخان تجدیدنظرطلب اسراییلی مشهور شدیم.

درباره‌ی این مناقشه ادبیات حجیمی موجود است اما این‌ها را معمولاً سیاستمداران و یا نویسندگان دارای گرایش‌های قوی پرو-صهیونیستی به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند. این نویسندگان تصویری قهرمانانه و اخلاق‌گرایانه از داوود، یهودی کوچک که بر علیه جالوت، عرب مقتدر می‌جنگد ترسیم می‌کنند. مورخان نوین این نگرش ناسیونالیستی را به چالش کشیدند. در واقع این جنبش یک رودررویی با تمام افسانه‌هایی بود که پیدایش اسراییل و نخستین جنگ اعراب و اسراییل را احاطه کرده بود.

دو عامل برآمد «تاریخ نوین» را بهتر توضیح می‌دهد. یکی وجود اسناد رسمی‌ای بود که بنا به قاعده‌ی ۳۰ سال از طبقه‌بندی خارج شده بودند. ما به مجموعه‌ای از منابع اصلی و اسناد رسمی اسراییلی دسترسی پیدا کرده بودیم. عامل دیگری که به توضیح پدیده‌ی تاریخ نوین یاری می‌رساند اشغال لبنان توسط اسراییل در سال ۱۹۸۲ بود. تا آن مقطع در اسراییل در مورد این‌که تمامی جنگ‌های اسراییل جنگ‌هایی تدافعی و

نه تعرضی هستند هم‌نظری وجود داشت. اما در زمان جنگ لبنان نارضایتی سیاسی وجود داشت و مردم به پرسش کشیدن انگیزه‌های رهبران‌شان را آغاز کرده بودند. این نگاهی انتقادی‌تر به گذشته کشور را تشویق می‌کرد. به دنبال جنگ لبنان نخست وزیر وقت، مناخن بگین، سخنرانی‌ای در مورد جنگ‌های انتخابی و جنگ‌های ناگزیر ایراد و اعتراف کرد که اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲ جنگی انتخابی بود. پس از این اعتراف، تمامی هم‌نظری در پشتیبانی از موضع اسراییل در این درگیری درهم شکست و این فرجه‌ای به‌وجود آورد که مورخان نوین را قادر به ایفای نقش خود ساخت.

**منتقدان مورخان نوین ادعا می‌کنند که آنها مغرضانه عمل می‌کنند و نگرشی نامتوازن به این مناقشه دارند. نظر شما در مورد این منتقدان چیست؟ آیا پژوهشگرانی که این مناقشه را بررسی می‌کنند می‌توانند «بی‌طرف» و «بی‌غرض» باشند؟**

بنی موریس، ایلان پاپه و من به اتهام پیش‌داوری‌های سیاسی مورد حمله قرار گرفتیم. یکی از منتقدان ادعا کرده بود که کار ما چنان ناقص و تحریف شده است که حتی شایسته‌ی تاریخ شمرده شدن هم نیست. منتقدان دیگری ادعا کردند که ما دستور سیاسی پیش رو داریم و هدف ما به‌عنوان مورخان نوین ایجاد کانون‌های جدید بین‌المللی پشتیبانی از فلسطینیان و و همدلی با آنان و نامشروع جلوه دادن اسراییل است. من هدف سیاسی‌ای در دستور ندارم اما مسلماً به‌عنوان یک مورخ اهدافی در دستور دارم. دستور من نوشتن به شیوه‌ای هرچه مشروح‌تر، هرچه دقیق‌تر و هرچه گیراتر در رابطه با تاریخ این مناقشه است.

مورخان نوین رویکردها و وابستگی‌های سیاسی متفاوتی دارند. ایلان پاپه همیشه رادیکال‌ترین ما بود؛ او دولت اسراییل را از آغازش طرحی استعماری قلمداد می‌کرد. او در مورد پاکسازی قومی فلسطینیان در سال ۱۹۴۸ نوشت؛ برای او اسراییل هیچ‌وقت هیچ‌گونه مشروعیتی نداشت. بنی موریس چپ‌گرا بود، اما صهیونیست چپ؛ به نظر او اسراییل کاملاً مشروع بود. من جایی میان این دو قرار داشتم اما در سال‌های اخیر به موضع پایه نزدیک‌تر شده‌ام. من قبلاً بنا بر دو نقطه‌عطف اصلی دیپلماتیک، اسراییل را مشروع قلمداد می‌کردم. یکی از این‌ها بیانیه‌ی تقسیم ۱۹۴۷ بود که اسراییل آن را

قبول و اعراب رد کرده بودند. این بیانیه مشروعیت بین‌المللی یک دولت یهودی در فلسطین بود. نقطه‌عطف دیگر قرارداد آتش بس ۱۹۴۹ بود که اسراییل با تمامی همسایگانش امضا کرد و مرزهایش را مشخص نمود. این‌ها تنها مرزهای اسراییل هستند که به‌طور بین‌المللی شناخته شده و در نظر من نیز مشروع هستند.

اما در سال ۱۹۶۷ اسراییل قلمرو خود را سه برابر افزایش داد و به ساخت شهرک‌های غیرنظامی در سرزمین‌های اشغالی فلسطینیان پرداخت. این پروژه‌ی استعماری صهیونیستی است که «خط سبز» را زیرپا می‌گذارد و به نظر من کاملاً نامشروع است. تمایز میان اسراییل و سرزمین‌های اشغالی، دیگر تمایزی واقعی نیست. تمامی مناطق تحت حاکمیت اسراییل یک رژیم آپارتاید، یک رژیم برتری‌طلب یهودی است. از این‌رو امروز من تمامیت مشروعیت اسراییل را زیر سؤال می‌برم. یک رژیم آپارتاید فراتر از نامشروع بودن، کاملاً نفرت‌انگیز است.

**آیا اتهام یهودی‌ستیزی و یا صهیونیسم‌ستیزی برای خاموش کردن صدای منتقدان سیاست‌های اسراییل به‌کار می‌رود؟ تعریف شما از این مفاهیم چیست؟**

امروز در مباحثات جاری در بریتانیا و دیگر کشورها برسر اسراییل و فلسطین یهودی‌ستیزی و صهیونیسم‌ستیزی مفاهیم کلیدی هستند. تعریف من از یهودی‌ستیزی دشمنی با یهودیان به‌صرف یهودی‌بودن‌شان است. صهیونیسم‌ستیزی مخالفت با ایدئولوژی رسمی دولت اسراییل، به‌ویژه سیاست‌های آن در قبال فلسطینیان است. یهودی‌ستیزی و صهیونیسم‌ستیزی دو چیز کاملاً متفاوتند. یهودیان از جمله انسان‌هایی هستند که در هر نقطه‌ای از جهان امکان مواجهه با آنان وجود دارد در حالی که اسراییل دولتی مستقل در مکانی معین است. بنابراین انتقاد به سیاست‌های مشخص اسراییل، مانند شهرک‌سازی در سرزمین‌های اشغالی که امری کاملاً غیر قانونی است و یا الحاق اورشلیم شرقی که این هم غیرقانونی است و یا پایمال کردن حقوق انسانی فلسطینیان که تخلف از حقوق انسانی بین‌المللی است، کاملاً موجه است.

منتقد دولت اسراییل و سیاست‌هایش بودن بدون کوچک‌ترین سنجیتی با یهودی‌ستیزی امری کاملاً شدنی است. اما اسراییل و دوستدارانش تمایز میان این دو

مفهوم را کمرنگ و تلاش می‌کنند تا هرگونه انتقاد از اسرائیل را ذاتاً یهودی‌ستیزانه و ملهم از نفرت و دشمنی علیه یهودیان جلوه دهند. نمونه‌ی بارز چنین خلط مبحثی تعریف یهودی‌ستیزی توسط انجمن بین‌المللی یادمان هولوکاست (آی اچ آر ای) است. این تعریفی مشروط، خارج از قانون اما الزام‌آور و در عین حال کاملاً بی‌محتواست. بنا بر این تعریف «یهودی‌ستیزی شکل درک ویژه‌ای از یهودیان است که امکان بروز به صورت نفرت از یهودیان را دارد. اشکال تجلی بلاغی و فیزیکی یهودی‌ستیزی معطوف به افراد یهودی و یا غیر یهودی و / و یا دارایی آنان، نهادهای جامعه‌ی یهودیان و مراکز دینی آنان است.»

به دنبال این تعریف، یازده نمونه از آنچه به یهودی‌ستیزی شکل می‌دهد برشمرده می‌شود. شش مورد از این یازده نمونه با اسرائیل مرتبط است. برای مثال، موجودیت دولت اسرائیل را تلاشی نژادپرستانه قلمداد کردن یهودی‌ستیزانه است. حال آن‌که شماری از اسرائیلیان، از جمله سازمان حقوق بشر بتسلم، اسرائیل را دولتی نژادپرست و رژیم آپارتاید قلمداد می‌کنند. پس چرا اسرائیلیان این اجازه را دارند که این‌گونه سخن بگویند اما دیگر مردم جهان با نژادپرستانه قلمداد کردن اسرائیل به یهودی‌ستیزی متهم می‌شوند؟

مدافعان تندخوی اسرائیل به‌دروغ ادعا می‌کنند که این نمونه‌ها جزئی جدایی‌ناپذیر از تعریف ای اچ آر ای هستند. دولت بریتانیا کل تعریف ای اچ آر ای را اتخاذ و تلاش کرد تا آن را به حکومت‌های محلی تحمیل کند. حزب کارگر این تعریف را، به‌استثنای برخی از نمونه‌ها، پذیرفت. به دنبال آن از طرف لابی اسرائیل برای پذیرفتن تمامی نمونه‌ها بدون هیچ قیدوشرطی به‌شدت تحت فشار قرار گرفت و دست‌آخر جا زد. محفل‌های صهیونیستی فشار زیادی می‌آوردند تا این تعریف غامض را بر تمامی سطوح جامعه‌ی بریتانیا، به‌ویژه دانشگاه‌ها، تحمیل کنند.

وزیر پیشین آموزش، گاوین ویلیامسون، در اکتبر ۲۰۲۰ نامه‌ای به تمامی معاونان رؤسای دانشگاه‌های انگلستان فرستاد که در آن گفته می‌شد که دانشگاه‌ها ملزم به پذیرش تعریف ای اچ آر ای هستند و برای این کار تا کریسمس مهلت دارند. در صورت سرپیچی، وی آنان را با قطع بودجه تهدید کرد. او می‌گفت که عدم اتخاذ این تعریف از سوی دانشگاه‌ها نشان می‌دهد که آنها یهودی‌ستیزی را به‌جد نمی‌گیرند. در این مورد

او کاملاً در اشتباه به سر می‌برد: شما می‌توانید یهودی‌ستیزی را به‌جد بگیری‌د بی آن‌که این تعریف عمیقاً ناقص را اتخاذ کنید. این حمله‌ای آشکار از سوی دولت علیه آزادی بیان بود و نه تذکری تو خالی بلکه تهدیدی بود به قطع بودجه. جالب این‌جاست که آقای ویلیامسون هیچ چیزی درباره‌ی اسلام‌هراسی بیان نکرد. اسلام‌هراسی مسأله‌ای بسیار عمده‌تر از یهودی‌ستیزی در جامعه و دانشگاه‌های بریتانیا است اما ایشان در این مورد و در مورد دیگر اشکال نژادپرستی، از جمله دشمنی نژادپرستانه با سیاهان، هیچ سخنی به زبان نیاورد و مهم‌تر اینکه هیچ‌وقت علت لزوم چنین تعریفی را توضیح نداد. در حقیقت احتیاجی به داشتن تعریفی از یهودی‌ستیزی نیست. یهودی‌ستیزی را در بستر تعریفی جامع‌تر که دربرگیرنده‌ی تمامی جوانب نژادپرستی باشد قرار دادن قابل‌فهم‌تر است. اگر قرار باشد تعریفی از یهودی‌ستیزی داشته باشم، من تعریف خود را به تعریف ای‌اچ‌آرای ترجیح می‌دهم. بنا بر تعریف من، ممکن است کسی که منتقد اسراییل است یهودی‌ستیز باشد. شاید وی با انگیزه‌های یهودی‌ستیزانه عمل نماید اما این وظیفه‌ی شماست که وجود این انگیزه‌های یهودی‌ستیزانه را ثابت کنید. آن‌چه حائز اهمیت است آزادی بیان، به‌ویژه در دانشگاه‌ها، است. تعریف ای‌اچ‌آرای و پافشاری دولت‌ها در آن اثر منفی بر آزادی بیان در دانشگاه‌ها و دیگر اماکن دارد. خلاصه کنم، به نظر من اسراییل و دوستدارانش یهودی‌ستیزی را به اسلحه‌ای برای انگ زدن به حامیان حقوق فلسطینی‌ها و منتقدان اسراییل تبدیل کرده‌اند.

**شما درباره‌ی واکنش اسراییل به بهار عربی مقالاتی نوشته‌اید. آیا**

**می‌توانید سیر تفکر خود در این زمینه را با ما در میان بگذارید؟**

من در کتابی با عنوان *خاورمیانه‌ی جدید: اعتراض و انقلاب در دنیای عرب* (انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۱۳) که فواض گرس، پروفیسور روابط بین‌الملل در ال‌اس‌ای، ویراستار آن بود، مقاله‌ای با عنوان «اسراییل، فلسطین و بهار عربی» منتشر کردم. فواض، از قضا، اولین دانشجوی دکتری من در آکسفورد در سال ۱۹۸۷ که تازه به آنجا آمده بودم، بود. من و فواض هر دو منطقه‌گرا هستیم: از منظر ما نیروهای محلی نه الوار شناور روی آب در دریای روابط بین‌الملل، که بازیگران اصلی هستند. در مقاله‌ی یادشده من واکنش اسراییل به بهار عربی را بررسی و وجود حرکت اعتراضی موازی با



آن در اسرائیل را یادآوری می‌کنم. معترضان در دنیای عرب و همچنین در اسرائیل خواهان اصلاحات سیاسی، عدالت اجتماعی و شرایط اقتصادی بهتر بودند. اما واکنش رسمی اسرائیل به بهار عربی به شدت خصمانه بود. بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، می‌گفت تا زمانی که کشورهای عربی دموکراتیزه نشوند مناقشه‌ی اعراب و اسرائیل به فرجام نخواهد رسید. اتفاقاً بهار عربی حرکتی معطوف به دموکراسی و اصلاحات در دنیای عرب بود اما او با این جنبش مخالف بود زیرا عقیده داشت که این نه انقلابی دموکراتیک بلکه اسلامی است. او به دنیا در مورد تبعات پیروزی بهار عربی برای غرب هشدار داد.

این به من چیزی را نشان داد که پیش‌تر می‌دانستم: اسرائیل دموکراسی عربی نمی‌خواهد. کارنامه‌ی اسرائیل نشان می‌دهد که یا نسبت به دموکراسی در دنیای عرب بی‌تفاوت و یا در تخصم با آن بوده و فعالانه دموکراسی در پهنه‌ی فلسطین را تضعیف کرده است. در سال ۲۰۰۶، فلسطینیان، تحت سخت‌ترین شرایط ناشی از اشغال، قادر به برگزاری انتخابات در کناره‌ی باختری رود اردن و نوار غزه شدند که نتیجه‌ی آن پیروزی آشکار حماس بود. این انتخاباتی سالم، عادلانه و آزاد بود. اما اسرائیل، آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا از به رسمیت شناختن دولت تحت رهبری حماس سر باز زدند. این کشورها در تئوری از دموکراسی حمایت می‌کنند اما نه هنگامی که مردم به گروهی ناخوشایند از سیاستمداران رأی بدهند!

این واکنش به بهار عربی نقطه‌ای بسیار اساسی در موضع اسرائیل را برملا کرد و آن این‌که اسرائیل هیچ‌وقت نخواسته که بخشی از خاورمیانه باشد. اسرائیل هرگز نخواسته به خاورمیانه تعلق داشته باشد چه رسد به خواست یکپارچه شدن با آن. دیوید بن گوریون، اولین نخست‌وزیر، در یک مباحثه‌ی داخلی می‌گوید که فقط به سبب تصادف جغرافیایی بود که اسرائیل در این منطقه پدید آمد: فرهنگ و ارزش‌هایش اما آن را بخشی از غرب ساخته است. این نکته‌ای کلیدی در مورد اسرائیل است: خود را بخشی از غرب به شمار می‌آورد و این یکی از دلایل پایه‌ای مناقشه با همسایگانش است. به علاوه، هدف اسرائیل تنها همزیستی مسالمت‌آمیز با تمامی کشورهای منطقه نیست. اسرائیل خواهان هژمونی و سلطه‌ی منطقه‌ای و تثبیت پروژه‌ی استعماری

صهیونیستی در سرزمین‌های اشغالی فلسطینی است. این دموکراسی نیست. این امپریالیسم در ائتلاف با یک رژیم آپارتاید است. نوآم چامسکی در جایی می‌گوید افراطی‌ترین و شرورانه‌ترین شکل امپریالیسم، استعمار شهرک‌نشین است. فلسطینیان، از بخت بد، مشمول امپریالیسم غربی و استعمار شهرک‌نشین صهیونیستی، هر دو، هستند.

### آیا می‌توانید نقش سیاست هویتی در این مناقشه را توضیح دهید؟

ما در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که در آن هویت بر هر چیز ارجحیت دارد و سیاست هویتی در بسیاری از مناطق جهان در خط مقدم جبهه است. آمریکا نمونه‌ی اصلی است اما اسراییل و خاورمیانه منطقه‌ی دیگری است که در آن شاهد سیر صعودی سیاست هویتی هستیم. تمرکز بر هویت کمکی به دموکراسی نمی‌کند زیرا در سیاست‌گذاری دموکراتیک نیاز به این است که تمامی افراد جزئی از یک جامعه بوده، خود را با آن تداعی و احساس کنند که به آن کشور تعلق دارند. اما اگر وفاداری‌مان را به هویت فرقه‌ای (قومی) معطوف کنیم از بقیه‌ی جامعه جدا خواهیم شد.

در مورد اسراییل نکته‌ی چشمگیر تمرکز فزاینده بر هویت کشور به‌عنوان دولتی یهودی است. بنیامین نتانیاها اولین نخست‌وزیری بود که از فلسطینیان خواست تا اسراییل را به‌عنوان دولتی یهودی به رسمیت بشناسند. این شرط جدیدی بود که هیچ رهبر فلسطینی قادر به پذیرش آن نبود. بیست درصد جمعیت، شهروندان فلسطینی دولت اسراییل هستند. نمی‌توان انتظار داشت آنان اسراییل را به‌عنوان دولتی کاملاً یهودی به رسمیت بشناسند. در حقیقت هیچ علتی برای شناسایی اسراییل به‌عنوان دولتی مطلقاً یهودی توسط هیچ‌کس وجود ندارد.

در دو دهه‌ی گذشته اسراییل به صورتی فزاینده فرقه‌گراتر، متشت‌تر، نابرابرتر و نژادپرست‌تر گشته است. تمامی این گرایش‌ها در ژوئیه‌ی ۲۰۱۸، هنگامی که کنست قانون دولت ملت را تصویب کرد، به نقطه‌ی اوج رسید. این قانون تصریح می‌کند که یهودیان حقی منحصر به فرد در تعیین سرنوشت ملی در خاک اسراییل دارند. این بدان معناست که حتی اگر یهودیان در منطقه‌ی میان رود اردن و دریا به اقلیت تبدیل شوند باز هم حقی مطلق در تعیین سرنوشت ملی دارند. احتمالاً اسراییل تنها دولت رسماً

نژادپرست عضو سازمان ملل است. گواهی این ادعا قانون ملت دولت است. در جهان دولت‌های نژادپرست دیگری هم وجود دارد اما هیچکدام رسماً خود را نژادپرست اعلام نمی‌کند. اسرائیل از این منظر منحصر به فرد است.

نتیجه‌ی دیگر قانون ملت دولت، تقلیل زبان عربی از زبان «رسمی» به زبان «ویژه» بود. در اسرائیل زبان عربی در کنار زبان عبری زبان رسمی به‌شمار می‌آمد. اما دیگر این‌طور نیست. در حال حاضر اسرائیل آشکارا دولتی نژادپرست است که علیه شهروندان فلسطینی خود تبعیض قائل می‌شود و دولت آپارتایدی است که بر ساکنان عرب سرزمین‌های اشغالی ظلم می‌کند.

### در مورد راه‌های احتمالی مناقشه‌ی اسرائیل و فلسطین چه نظری

دارید؟

هم‌نظری بین‌المللی گسترده‌ای در زمینه‌ی راه‌حل دو دولت وجود دارد. اما راه‌حل دو دولت، حتی اگر زمانی راه‌حلی عملی بوده باشد، اکنون عملی نیست. این روزها این جمله که «راه حل دو دولت مرده است» جمله‌ای متداول است. اما به نظر من راه حل دو دولت اصلاً به دنیا نیامد زیرا از ژوئن ۱۹۶۷ تا کنون هیچ دولت اسرائیلی در مورد یک دولت فلسطینی مستقل جدی نبوده است. در طرف اسرائیلی کسی که به راه‌حل دو دولت از همه نزدیک‌تر شد اسحاق رابین بود؛ این‌طور بود که توافق‌نامه‌ی اسلو را در سال ۱۹۹۳ امضا کرد. در این توافق‌نامه، اما، نامی از یک دولت فلسطینی در امتداد راه برده نمی‌شود، چه رسد به تضمین موجودیت آن. این توافق‌نامه تجربه‌ای محدود از خودگردانی فلسطینی در نوار غزه و اریحا بود. ادوارد سعید بلافاصله توافق‌نامه‌ی اسلو را به‌مثابه قرارداد «ورسای فلسطینی» و به‌عنوان اهرم به تسلیم کشاندن فلسطین محکوم کرد. من آن موقع از این توافق‌نامه به‌عنوان قدمی کوچک در مسیری صحیح، قدمی که بالاخره به ظهور دولت مستقل فلسطینی می‌انجامید، حمایت کردم. اتفاقات متعاقب نشان داد که سعید درست می‌گفت و من اشتباه کرده بودم.

اسحاق رابین توسط یک یهودی افراطی، با هدف به شکست کشاندن فرایند صلح و جلوگیری از واگذار کردن قلمرو به حاکمیت فلسطینی، ترور شد. اما حتی رابین هیچ‌وقت با یک دولت تمام‌وکمال فلسطینی موافقت نکرد. احزاب دست‌راستی اسرائیل

اصولاً با دولت فلسطینی مخالفاند زیرا ادعا می‌کنند که یهودیان حقی تاریخی بر تمامی «سرزمین بنی اسراییل» دارند. نتانیاهو و راست افراطی اسراییل صریحاً نشان داده‌اند که تحت هیچ‌گونه شرایطی هرگز یک دولت فلسطینی را نخواهند پذیرفت.

بنابراین راه‌حل دو دولت توهمی بیش نیست. البته توهم بی‌دردسری است زیرا به آمریکایی‌ها، دولت بریتانیا و اتحادیه‌ی اروپا اجازه می‌دهد که ادعا کنند که از راه‌حل دو دولت پشتیبانی می‌کنند و مسئولیت به عهده‌ی طرفین مذاکره است تا تبادل نظر کنند و به توافقی دست یابند. اما به‌خاطر عدم تقارن عظیم قدرت میان طرفین، چنین چیزی آشکارا غیر ممکن است. اگر مرا مجبور کنید تا به این پرسش که چه‌گونه اسراییل گزینه‌ی دولت فلسطینی را از میان برد پاسخ دهم، می‌توانم پاسخم را با یک کلمه بیان کنم: شهرک‌سازی‌ها. اسراییل در کرانه‌ی باختری شهرک‌ها ساخته و به ساخت شهرک‌های جدید ادامه می‌دهد. این شهرک‌ها غیرقانونی‌اند، تمامی آنها. شهرک‌ها وسیله‌ی زمین‌خواری هستند و نه برقراری صلح. اسراییل باید میان صلح با فلسطینیان و زمین‌خواری یکی را انتخاب کند. از سال ۱۹۶۷ گزینه‌ها این‌ها بوده‌اند و بنا بر اعمال می‌توان گفت که اسراییل زمین را به صلح ترجیح می‌دهد. از این‌رو، تنها راه‌حل عادلانه راه‌حل تک دولت است، دولتی دموکراتیک با حقوقی برابر برای تمامی شهروندانش.

**با تشکر از وقتی که صرف کردید و همچنین به خاطر این مصاحبه‌ی بسیار ارزشمند. آخرین سؤال اینست: بعد از این‌همه سال که شما درگیر پژوهش و سیاست این مناقشه بوده‌اید، در مورد آینده‌ی آن چه احساسی دارید؟**

به‌عنوان یک پژوهشگر، در چهار دهه‌ی گذشته مناقشه‌ی اعراب و اسراییل را از زاویه‌ای آکادمیک بررسی و تدریس کرده‌ام و در این زمینه مطالب بسیاری به رشته‌ی تحریر درآورده‌ام. اما من ناظر بی‌طرف این مناقشه نیستم؛ من در سطحی بسیار شخصی به‌شدت تحت تأثیر این مناقشه قرار گرفته‌ام. گذشته‌ی شخصی من به‌گونه‌ای بلافصل و اجتناب‌ناپذیر بر تعهد و نگارش من تأثیر داشته است.

من در سال ۱۹۴۵ در بغداد متولد شدم. هنگامی که خانواده‌ی من به اسراییل نقل مکان کرد فقط پنج سال سن داشتم، باین‌حال خود را یهودی عرب می‌شمارم. واژه‌ی یهودی عرب در اسراییل واژه‌ای بسیار مناقشه‌برانگیز است. زیرا بنا بر نگرش حاکم، اگر

یک یهودی باشی نمی‌توانی عرب و اگر عرب باشی نمی‌توانی یهودی باشی. یهودی عرب، بر اساس این نگرش، یک امکان‌ناپذیری هستی‌شناسانه است. من (با این برداشت) موافق نیستم. من به صورتی انکارناپذیر در پنج سال اول حیات خود یک یهودی عرب بودم و امروز نیز خود و هویت‌م را این‌گونه تعریف می‌کنم.

ما خانواده‌ای یهودی در عراق، در کشوری عربی که سنت دیرینه‌ای از هماهنگی مسلمانان و یهودیان داشت، بودیم. در عراق «مسأله‌ی یهود» وجود نداشت. اما در اروپا «مسأله‌ی یهود» وجود داشت. در اروپا یهودیان «دیگری» بودند؛ یهودی‌ستیزی در اروپا رشد و نمو کرد. در عراق، در مقابل، یهودیان اقلیتی در میان دیگر اقلیت‌ها بودند.

در اصل ما اعرابی بودیم که مذهب یهودی داشتند. در خانه به عربی تکلم می‌کردیم، فرهنگ ما فرهنگی عربی بود، غذایمان غذای عربی بود، موسیقی (مورد علاقه) اولیای من تلفیق شادی از موسیقی عربی و یهودی بود. ما برخلاف اراده‌ی خودمان در سال ۱۹۵۰ از ریشه‌مان کنده شدیم و از اسرائیل سر بر آوردیم. ما صهیونیست نیستیم و هیچ علاقه‌ای به مهاجرت به کشور نوپای اسرائیل نداشتیم. صهیونیسم جنبشی در میان یهودیان اروپا و برای یهودیان اروپا بود. برای خانواده‌ی من و تمامی جامعه‌ی یهودی عراق، مهاجرت به اسرائیل بسیار دردناک، مانند ریشه‌کن شدن یک درخت بود. اصطلاح تخصصی صهیونیستی برای مهاجرت *آلیا* و یا صعود است. اما در مورد ما این مشخصاً *یرید* و یا سقوط به حاشیه‌های جامعه‌ی اسرائیل بود. در چهار سال اخیر در حال کار بر روی کتابی بسیار شخصی بوده‌ام. این، هم کتابی

در مورد تاریخ خانواده‌ام و هم خاطرات اوایل زندگی ام به‌عنوان یک یهودی عرب است. عنوان موقت این کتاب «سه دنیا: خاطرات یک یهودی عرب» است. کتاب، ثبت سفر ما از بغداد به رامات‌گان در اسرائیل است. دنیای سومی که در عنوان به آن اشاره شده لندن است که من در آنجا از سن ۱۵ تا ۱۸ سالگی، قبل از بازگشتم به اسرائیل برای انجام وظیفه‌ی سربازی، به تحصیلاتم ادامه دادم. بخش نخست کتاب یادآوری است از تسامح دینی که در زمان‌های گذشته غالب بود و هماهنگی میان مسلمانان، مسیحیان و یهودیان در تجربه‌ی خانواده من و به گونه‌ای وسیع‌تر در تجربه‌ی جامعه‌ی یهودی عراق. ثبت گذشته مرا تشویق و یاری کرد تا به آینده‌ای بهتر برای خاورمیانه ببندیشم.

ناسیونالیسم تخم نابردباری، تشتت، کشمکش و جنگ را کاشت. برآمد ناسیونالیسم عرب، به‌جای درک یهودیان به‌عنوان اقلیتی در میان اقلیت‌ها در عراق به همسان پنداشتن آنان با صهیونیسم و اسراییل کمک کرد. جنبش صهیونیستی، با پاکسازی قومی اعراب بومی از فلسطین به وخامت رابطه میان مسلمانان و یهودیان در کل دنیای عرب افزود. صهیونیسم همزیستی دایم میان مسلمانان و یهودیان در عراق و دیگر کشورهای عربی را عملاً غیرممکن ساخت. بنابراین، تعمق در مورد جوامع چند فرهنگی، چندمذهبی و چند قومیتی خاورمیانه‌ی دوران کودکی من به ادامه‌ی امیدواری‌ام به آینده‌ی انسانی‌تر، صلح‌آمیزتر و دموکراتیک در کل منطقه یاری می‌رساند.

پیوند با منبع اصلی:

<https://omerjournal.com/2022/01/24/on-teaching-the-arab-israeli-conflict-a-conversation-with-professor-avi-shlaim/>